

## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الحمد لله رب العالمین و الصلاة و السلام علی مولانا و سیدنا و نبینا محمد و آله اجمعین.  
عرض سلام و ادب و احترام داریم خدمت مخاطبان فرهیخته‌ی گرامی و عرض تشکر از حضور گرمشان در گروه و مباحثشان در حول مباحث مطرح شده در جلسات کارگاه.

### ادامه / رویکرد علمی

### ادامه / بررسی و نقد روایات ضد آموزش زنان

این جلسه چهاردهمین جلسه‌ی کارگاه نظام موضوعات تاریخی زن مسلمان هست که مانند چند جلسه‌ی پیش به رویکرد علمی می‌پردازد، همچنان که مستحضر هستید در جلسه‌ی گذشته روایات ضد آموزش زنان را آوردیم، بحث کردیم، توجیهاتش را آوردیم و مباحثی ماند که به این جلسه موکول شد، جلسه‌ی گذشته خود روایات بود و این جلسه نقد آن روایات هست.

قبل از اینکه وارد نقد بشویم اشاره می‌کنیم به مقاله‌ای که در جلسه‌ی گذشته هم اشاره کردیم اما تفصیلاً درباره‌ی آن بحث نکردیم، و آن مقاله عنوانش این است: «تحلیلی بر روایات منع آموزش سوره یوسف به زنان» آقایان علی شریفی و فرزاد دهقانی نوشتند، و سند را بحث کردند، و متن را هم بحث کردند و در نهایت نخواستند که آن روایات را رد بکنند و توجیه کردند. خوب می‌توانید مراجعه کنید و موارد را به تفصیل ببینید، اما در نهایت نکته‌ای داشتند که آن برای ما خیلی مهم است به ویژه از جنبه‌ی روش‌شناسی و آن این که در توجیه آن روایات متمسک شده بودند به مسأله‌ای به عنوان «نسخ تمهیدی»، خوب این نسخ تمهیدی چیست؟ و آیا این‌ها درست از آن استفاده کردند یا نه؟ خدا رحمت کند استادمان جناب آیت‌الله معرفت را، ایشان مبدع این «نسخ تمهیدی» هست، خوب ظاهراً به تمهید ایشان علاقه‌ی خاصی دارد، کتابشان که چند جلد هست و کتاب بسیار مهمی در علوم قرآن است با عنوان «التمهید»، آن چاپ‌های اولش را بنده مطالعه کردیم و خیلی تاثیرگذار بوده، و همین جا هم عنوانی اختراع می‌کنند با عنوان «نسخ تمهیدی»؛ «تمهید» یعنی زمینه‌سازی است، توضیح این «نسخ تمهیدی» با بیان این جانب این است

که بعضی وقت‌ها شارع - یعنی خداوند - می‌خواهد یک چیزی را از بین ببرد، نسخ کند، حکمی را می‌خواهد از بین ببرد، اما یک دفعه نمی‌آید آن را نسخ کند، بلکه به تدریج در جوانب مختلف، معرکه‌های مختلف، به ریشه‌ها و زمینه‌های آن می‌پردازد، دستوراتی در جهت ضد او صادر می‌کند؛ تا کم‌کم اصل او از بین برود، مثل چیست؟ دو تا مثال زدند:

یکی مسالهی برده‌داری، در نظر ایشان شارع مخالف برده‌داری است و می‌خواهد برده‌داری را از بین ببرد، اما در آن زمان نمی‌تواند با وضعیتی که وجود دارد نسبت به برده‌داری، مرتب احکامی جعل می‌کند که موجب آزادی بردگان بشود، مثلاً هر کس عمداً روزش را افطار کرد باطل کرد این مقدار برده آزاد کند، هر کس چنان کرد این مقدار برده آزاد کند، هر کس قتل خطا کرد این مقدار برده آزاد کند، و خیلی جاها هم تشویق می‌کند، حکم واجبی اعلام نمی‌کند، و در موارد فراوان هم این را به عنوان یک سنجه قرار می‌دهد که اگر فلان کار انجام بشود مثل آزاد کردن مثلاً چند برده است، و با این بیان مسیری را شارع گشوده که هر انسان فهمیده‌ای از بیرون می‌فهمد که دارد می‌رود به سمت نسخ برده‌داری، ولی خوب به وسیله‌ی پیامبر (صلی الله علیه و آله) چنین فرصتی ایجاد نمی‌شود.

یا مثال دیگه‌ای که زدند خداوند می‌خواسته روابط بین زن و مرد را تعدیل کند و به مردها اجازه ندهد که ظلم بکنند به زنان، خوب در آن زمان مثلاً زن یک موجود درجه دومی بوده و مردان هر کاری می‌توانستند می‌کردند، و ظلم فراوانی به زنان روا می‌داشتند، و از جمله زدن، از این رو خداوند می‌آید تعدیل می‌کند در جوانب مختلف این رفتار را، و مثلاً خیلی از این احکام و ظلم‌هایی که مردان روا می‌داشتند، این‌ها را نفی می‌کند، و برخی از موارد را فقط در موارد نشوز اجازه می‌دهد، این مسیر را می‌پیماید به خاطر این که برود به این سمت که کلاً این ظلم‌ها را بردارد، یعنی مسیر مسیری که به این سمت می‌رود، مثل این که بعضی‌ها معتقدند که گرچه پیامبر (صلی الله علیه و آله) فتوحاتی در خارج شبه جزیره‌ی عرب نداشت، اما مسیری را گشوده بود که می‌رفت به این سمت که فتوحات را روا بداند.

حالا در راستی سنجی آن بحثی نداریم، مثال می‌زنیم برای نسخ تمهیدی، و برخی‌ها هم مقالاتی نوشتند در نقد این "نسخ تمهیدی".

این دو بزرگوار که این مقاله را نوشتند توضیح زیادی ندادند، در "نتیجه" بیشتر به "نسخ تمهیدی" پرداختند، با این بیان که امام صادق (علیه السلام) یا حضرت علی از قول علی (علیه السلام) از قول پیامبر (صلی الله علیه و آله) می‌خواهند نقل بکنند که اگر شما این وضعیت زنان که امروز هست نمی‌پسندید و با زنان مشکل دارید، پس لااقل سوره یوسف یادشان ندهید، این زمینه را ترویج نکنید، فعلا موقتا - یعنی تصریح دارند که موقتی - به تعلیم سوره‌ی یوسف به آن‌ها دست نگه دارید تا شرایط عوض بشود، پس این یک حکم موقتی است در راستای این که شرایط آن زمان این گونه بوده، و وقتی شرایط عوض شد شما می‌توانید کتابت و سوره‌ی یوسف را به آن‌ها تعلیم بدهید.

حالا تطبیق این مساله بر "نسخ تمهیدی" برای من شخصا دقیقا روشن نشد، و فکر نمی‌کنیم توجیه وجیهی باشد با تطبیق "نسخ تمهیدی" که ما می‌خواهیم روایات را پذیرا باشیم، رد نکنیم، و حمل کنیم بر یک نسخ موقتی، می‌گوییم بعید است که بتوانیم آن را به عنوان مصداق "نسخ" و "نسخ تمهیدی" معرفی بکنیم.

حالا دوستان هم یک مراجعه‌ای داشته باشند و ببینند که آیا واقعا این می‌تواند مشمول "نسخ تمهیدی" باشد یا نه.

اما برویم سراغ نقد این روایات، همچنان که عرض کردیم این روایات در مجموع منابع شیعی و سنی به پنج روایت نمی‌رسد، یعنی به عدد انگشتان دست، و آن چه که مورد بحث ما هست:

۱. یکی بحث منع کتابت.
۲. و یکی هم بحث منع تعلیم سوره‌ی یوسف.
۳. و یکی هم بحث این که تشویق می‌کند زنان را به نخریسی، البته اگر آن را انحصاری بدانیم؛ یعنی این که زنان فقط نخریسی بکنند، مغزل داشته باشند.
۴. و یکی هم بحث تعلیم سوره‌ی نور که اگر ما بتوانیم از آن باز انحصار استنباط کنیم؛ یعنی سوره‌ای که یاد زنان می‌دهید فقط سوره‌ی نور باشد.
۵. و یک نکته‌ی پنجمی هم بود و آن این که آن‌ها را روی غرف - غرفه‌ها - نشانید، مسکن ندهید، که حالا در توجیه آن گفتند ارتباط با کوچه می‌گیرند.

حالا از مجموع آن چهارتا ما می‌خواهیم استنباط کنیم منع آموزش را، این که زنان سوادآموزی نداشته باشند، حالا ما کتابت را هم باز نشانه می‌گیریم؛ یعنی معنا ندارد بگوییم که مثلا کتابت تنها به آن‌ها یاد ندهید، منظور بحث تعلیم است؛ چون آن فسادهایی که به قول طرفداران این احادیث بر کتابت مترتب می‌شود، ممکن است بر موارد دیگر هم مترتب بشود، بر علم‌آموزی هم مترتب بشود.

خوب اما نقد این روایات، عرض کردیم تا توانستیم در جلسه‌ی گذشته توجیه و بیان این روایات را گفتیم، اما نقد روایات:

نقد در دو عرصه هست: یکی در عرصه‌ی سند و یکی هم در عرصه‌ی محتوا و متن. به عبارت دیگر نقد ممکن است دو گونه باشد: نقد بیرونی و نقد درونی که در نقد درونی بیشتر به نقد سند می‌پردازیم در آن‌جا و در نقد بیرونی هم ممکن است به متن وارد بشود، مثلا متن آن را بررسی بکنیم، ببینیم چگونه است، به معصوم می‌آید یا نه، و ممکن است از قراین بیرونی ما بتوانیم نقد بکنیم. به هر حال در نقد غیر سندی ما هم از قراین استفاده می‌کنیم؛ یعنی مطالب و قراینی که در خود متن هست و هم از شواهد؛ یعنی شواهد بیرونی.

## نقد سندی

خوب اما نقد سندی، همچنان که گفتیم یک روایت -یعنی با یک مضمون- در منابع اهل سنت هست، و سه روایت در منابع شیعی.

در منابع اهل سنت افرادی مثل محمد بن ابراهیم شامی قرار دارند که بزرگان علم رجال اهل سنت او را کذاب دانستند، یا افرادی مثل محمد بن محمد بن سلیمان که باز او را معتبر ندانستند، و همچنان که عرض کردیم در منابع اهل سنت این روایت در صحاح اصلی آن‌ها نیامده، در صحاح شش‌گانه‌ی آن‌ها نیامده، در منابع درجه دوم آن‌ها آمده، و اولین منبعی هم که دیده شده حاکم نیشابوری است، منابع آن را در جلسه‌ی گذشته عرض کردیم، و جناب آقای البانی هم یک کتاب دارد با عنوان «الأحادیث الضعیفة»، احادیث ضعیف را از منابع اهل سنت استخراج کرده، آن‌جا آورده، و از جمله احادیث ضعیف این حدیث هست، بنابراین با مبانی رجالی و سندی و استنادی اهل سنت این حدیث ما نمی‌توانیم متصف به قوت بکنیم، و از جمله احادیث ضعیف است

که در بزنگاه‌ها نمی‌توانیم به آن استناد کنیم، همچنان که عرض کردیم با این که این حدیث‌ها ضعیف است، اما تاثیرگذاری خودش را دارد.

اما در منابع شیعی عرض کردیم که عمده سه حدیث است که در کتاب‌های کافی، من لا یحضره الفقیه و همچنین تهذیب الاحکام آمده که در این سه حدیث هم بحث سوره‌ی یوسف وارد شده و همین طور بحث کتابت.

خوب یک روایتی بود که حق‌والد بر ولد را توضیح می‌داد، و آن را در جلسه‌ی گذشته خواندیم، اگر بخواهیم از نظر سند این را بررسی کنیم، دو تا مشکل سندی در آن وجود دارد:

یکی این که محمد بن جمهور در این سند حضور دارد که متهم به غلو است و رجالیان ما او را متهم به ضعف کردند.

و یکی هم شخص سکونی هست که سکونی از راویان از امام صادق (علیه السلام)، اسماعیل بن ابی زیاد که از محدثان اهل سنت است. خوب این را می‌دانید که حالا تعداد راوی که برای امام صادق (علیه السلام) چند هزار ذکر کردند، بیشتر آن از اهل سنت بودند و یکی از پرروایت‌ترین این افراد سکونی است. در همین جا بعضی‌ها احتمال دادند که ممکن است این روایت از منابع اهل سنت به منابع شیعی با واسطه‌گری امثال سکونی منتقل شده باشد که خوب مثلاً به واسطه‌ی این که روایات هم از بزرگان اهل سنت می‌شنیده، از بزرگان شیعه مثل امام صادق (علیه السلام) می‌شنیده، ممکن بوده این‌ها را قاطی بکند و تصور کند که این روایت از امام صادق (علیه السلام) است، در حالی که از اهل سنت هست، بزرگان اهل سنت.

و این توجیهی را برای چه می‌کنیم؟ برای این می‌کنیم که سکونی را بزرگ شیعی موثق دانستند؛ یعنی توثیق کرده‌اند، و گفتند دروغگو نیست، او را متهم به کذب نکردند، از این جهت این توجیه شده که خللی به توثیق ایشان وارد نشود، حالا بعضی‌ها هم گفتند که جناب سکونی یک ناراحتی هم داشته و آن این که مثلاً دختر زیاد داشته یا خبر دختردار شدنش را به او دادند و چندان خوشایندش نبوده، ما این را نمی‌توانیم تایید بکنیم.

خوب این یک روایت است.

اما روایتی که سهل بن زیاد در ابتدای آن قرار داشت و در کتاب کافی آمده بود و با عبارت نهی وارد شده بود که «لَا تُنْزِلُوهُنَّ الْعُرْفَ، وَلَا تَعْلَمُوهُنَّ الْكِتَابَةَ»، بلکه و همین طور نهی از تعلیم سوره‌ی یوسف «وَلَا تَعْلَمُوهُنَّ سُورَةَ يُوسُفَ»، این روایت دوتا مشکل دارد، دوتا مشکل واضح دارد از نظر سندی:

یکی این که سهل بن زیاد در آن هست.

و یکی هم این که این روایت مرفوعه هست؛ یعنی راوی آخر این را می‌رساند به امام علی (علیه السلام) در حالی که فاصله‌ی فراوانی بین او و امام علی (علیه السلام) هست، و به اصطلاح این روایت "مرفوعه" است، واسطه‌ها، واسطه‌های بین راوی که زمان امام صادق (علیه السلام) بوده تا امام علی (علیه السلام)، این واسطه‌ها حذف شدند، و از این جهت این روایت، روایت مرفوعه‌ای هست، و روایات مرفوعه روایات ضعیفی هستند، و قابل اعتبار نیستند، این هم مشکل این روایت.

اما روایت دیگر که در کتاب کافی و همین طور کتاب من لایحضره الفقیه مرحوم شیخ صدوق آمده، مشکل آن این است که در سند این روایت هم نوفلی وجود دارد و هم سکونی، و نوفلی و سکونی هر دو از اهل سنت هستند، و به هر حال این مشکل را دارند که اگر به تنهایی ما بخواهیم به این‌ها بها بدهیم نمی‌توانیم آن‌ها را معتبر بدانیم.

بله روایت قبلی سهل بن زیاد عن علی بن اسباط عن عمّه یعقوب بن سالم رفعه؛ یعنی بالا برده، سندها را حذف کرده، قال: قال امیرالمومنین (علیه السلام): قال رسول الله (صلی الله علیه و آله).

و روایت شیخ صدوق روی اسماعیل بن ابی زیاد -خوب سکونی هست- و قبش هم نوفلی.

حالا اگر ما پس و پیش گفته باشیم این را مراجعه بکنید به همین مقاله‌ای که عرض کردیم مراجعه بکنید، آوردند.

به هر حال در مجموع این روایات که به عدد پنج نمی‌رسد، از نظر سندی افرادی مثل محمد بن محمد بن سلیمان و محمد بن ابراهیم شامی در منابع اهل سنت وجود دارند که متهم شدند به

کذب، و مقبول نیستند، و در منابع شیعی اولاً ما در برخی از این روایات مشکل رفع را داریم، مرفوعه بودن را داریم، و مشکل حضور برخی از متهمان به غلو محمد بن جمهور و هم چنین افرادی از بزرگان اهل سنت مثل نوفلی و سکونی.

خوب، ما همین جا یک نکته‌ی روشی بسیار مهم را متذکر بشویم: در بررسی‌های سندی این گونه‌ای ما نهایت به ضعف روایت می‌رسیم، حالا چه در منابع اهل سنت، چه در منابع شیعی. ببینید احادیث را چهار قسمت می‌کنند در منابع شیعی، و کم و بیش هم در منابع اهل سنت، البته با تعریفی غیر از این تعریفی که الان می‌کنند، در منابع شیعی در مکتب متاخرین - یعنی از ابن طاووس به بعد که صاحب حل الاشکال است، برادر سید رضی‌الدین، آن سید جمال‌الدین - حدیث را می‌گویند چهار قسمت:

۱. حدیث صحیح؛ یعنی حدیثی که سلسله سند تا امام متصل باشد و همه امامیه، عادل، ثقه باشند، همگی افراد سند، این می‌شود "حدیث صحیح".

۲. قسم دوم حدیث حسن؛ یعنی این که همه‌ی افراد تا امام یا معصوم آورده شده باشند و در بین آن افراد کسی وجود داشته باشد که متصف به ثقه بودن نشده، اما مدح شده، ممدوح است، این را می‌گویند "حدیث حسن"، ممکن است چهارتا راوی در سلسله سند باشند به شکل طولی و همه‌ی آن‌ها - یعنی سه‌تا از آن‌ها - عادل توثیق شده باشند، یکی از آن‌ها توثیق نشده باشد، و مدح شده باشد، مثلاً می‌گویند خوب است، اما توثیق نشده باشد، این می‌شود "حدیث حسن"؛ چون می‌گویند که نتیجه تابع اخس مقدمات، و چون یکی از این افراد ممدوح است و توثیق نشده این حدیث می‌شود حسن.

۳. اما حدیث دیگر موثق؛ یعنی مستند باشد اما مثلاً یک یا دو نفر از افراد این‌ها از عامه باشند، گرچه توثیق شده باشند؛ یعنی گفتند که این‌ها آدم‌های راست‌گو هستند، دروغ نمی‌گویند، اما از عامه هستند یا غیر شیعه هستند، حالا برخی‌ها دایره‌ی توثیق را عام دانستند؛ حتی فرق شیعی غیر امامی را هم مشمول آن دانستند، مثل زیدیه و واقفیه و دیگران و همچنین عامه اهل سنت، خوب این هم یک نوع است.

۴. و قسم چهارم آن حدیثی که هیچ کدام از این سه تا نباشد، مثلاً یا سند متصل نباشد، مرفوع باشد، یا افتادگی داشته باشد در لابه‌لای سند، مرسل باشد یا یکی از افراد سند توثیق نشده باشد، مدح نشده باشد، از این گونه، به هر حال یک تعریف عدمی برای حدیث ضعیف.

اما حدیث ضعیف به صرف ضعف مثل حدیث مجعول نیست، ما نمی‌توانیم بگوییم این حدیث چون ضعیف پس مجعول است، نه، به هر حال همه‌ی کارآمدی خودش از دست نداده، ممکن است در یک جاهایی به درد بخورد، مثلاً بعضی‌ها می‌گویند اگر مضمونش موافق قرآن بود، یا این که با احادیث دیگر موافق بود، یا این که مثلاً با شهرت موافق بود، به هر حال این‌ها می‌تواند جبران ضعفش را بکند، یا مثلاً مورد عمل از اصحاب قرار گرفته بود می‌تواند جبران ضعفش بشود، پس دقت بفرمایید ما با بررسی‌های سندی نمی‌توانیم حدیثی را مجعول بدانیم، حدیث ضعیفی را مجعول بدانیم، و از این جاست که ما می‌گوییم که بحث‌های سندی کافی نیست، و در روایات خودمان هم می‌بینیم که وقتی معصومین (علیهم السلام) می‌خواهند سنجه بدهند بیشتر روی بحث‌های نقدهای محتوایی تکیه می‌کنند، مثل این که آیا موافق قرآن هست یا نه، و موافق سنت و سیره هست یا نه، پس بنابراین تکیه‌ی بیشتر باید روی مباحث محتوایی باشد.

خوب الآن می‌رویم سراغ نقدهای محتوایی:

## نقدهای محتوایی

یکی از نقدهای محتوایی این است که گفتند این گونه صحبت کردن با سبک و سیاق پیامبر (صلی الله علیه و آله)، خطابات پیامبر (صلی الله علیه و آله) و همچنین قرآن سازگار نیست؛ یعنی خطابات دینی این گونه صحبت نمی‌کنند، یعنی چیست؟ یعنی این خطابات دینی این است که اگر یک حکمی درباره‌ی زنان باشد به خود زنان می‌گویند، این‌جا مثل این که زن موجود درجه دومی حساب شده، به مرد می‌گوید که در رابطه با زنان به این نکات توجه بکنید.

ما یک انتقادی بر این نقد داریم، و این نقد را ما نمی‌پذیریم، چرا؟



چون وقتی استقرا می‌کنیم و جستجو می‌کنیم می‌بینیم اتفاقاً بیشتر خطابات دینی -چه قرآن و چه روایات، روایات نبوی- این گونه است که زن را مستقیماً مورد خطاب قرار نمی‌دهد، به اصطلاح خطابات مذکر محور است، خوب شما نگاه می‌کنید مثلاً در سوره‌های قرآن، حالا واضح‌ترین آن سوره‌ی **احزاب** هست، و نگاه می‌کنید می‌بینید که این احکامی که می‌خواهد صادر بشود خطاب به مردان هست، ببخشید در سوره‌ی احزاب اشتباه کردیم خطاب به زنان است که حالا عرض می‌کنیم یا آن چیزی که خطابات به زنانه در آیاتی هست که مثلاً طلاق را می‌خواهد بررسی کند یا حتی بحث‌های عادت‌های زنانه را می‌خواهد بررسی کند {وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَجِيزِ قُلْ هُوَ أَدَىٰ فَأَعْتَرِلُوا النِّسَاءَ فِي الْمَجِيزِ وَلَا تَقْرُبُوهُنَّ حَتَّىٰ يَطْهَرْنَ} آیه‌ی ۲۲۲ سوره بقره، این خطابات، خطابات به مردان است، و آیه‌ی بعدی که آیه‌ی خیلی مهمی هست {نِسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَّكُمْ فَأَتُوا حَرْثَكُمْ أَنَّىٰ شِئْتُمْ}، می‌بینید که خطاب، خطاب به مرد است، و مردها واسطه‌ی در خطاب هستند که این را به زنان برسانند، یا در همین سوره‌ی بقره آیاتی که در رابطه با کیفیت تعامل با زنان بعد از طلاق باز می‌بینیم که خطابات، خطابات غیر مستقیم است، و **مستقیم به زنان**، و همین‌طور سوره‌ی طلاق که درباره‌ی خطابات قرآنی بحث شده، و درباره‌ی زنان هم وقتی معصومین (علیهم السلام) صحبت می‌کنند خطابات، خطابات به مردان است، اما از موارد استثنا همین‌طور که عرض کردیم این خطابات به زنان پیامبر (صلوات الله علیه و آله) هست، در سوره‌ی احزاب خوب ما می‌بینیم که آیه‌ی ۲۸ خطاب به پیامبر (صلی الله علیه و آله) {يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَأَزْوَاجِكُمْ إِن كُنْتُمْ تُرِدْنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزَيَّنَّتْهَا فَتَعَالَيْنَّ أُمَتَّعَنَّ وَأَسْرَحَنَّ سَرَاخًا جَمِيلًا}، اما آیه‌ی ۳۰ به بعد، آیه‌ی ۳۰ تا ۳۴ که پنج آیه هست مستقیماً خطابات به زنان است {يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَن يَأْتِ مِنْكُم بِفَاحِشَةٍ مُّبِينَةٍ...} خوب این آیه‌ی ۳۰ هست، آیه‌ی ۳۱ {وَمَن يَفْعَلْ مِنْكُم لُغْوًا لَّيْسَ بِهِ جُنَاحٌ عَلَيْهِ أَن يُعْذِرَ أُمَّهُنَّ مَا عَفَا وَأَن يُؤْتِيَهُنَّ مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ...}، بعد دوباره آیه‌ی ۳۲ {يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِّنَ النِّسَاءِ...}، آیه‌ی ۳۳ {وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَىٰ...}، و همین‌طور آیه‌ی ۳۴ {وَاذْكُرْنَ مَا يُتْلَىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا}، بعد دوباره آیه‌ی بعد خطاب کلی می‌شود {إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ...} که خیلی جالب توجه است.

پس در مجموع ما این دلیل را نمی‌پذیریم که این خطابی که می‌گوید که مثلاً این‌ها را سوره‌ی یوسف ندهید، خطاب به مردان است، و غیر مستقیم به زنان می‌گوید، و این با خطابات دینی ناسازگار است، نه، خطابات دینی همین جور است، اکثراً مذکر محور که حالا باید ما روی این بحث کنیم که چرا خطابات دینی مذکر محور است، حالا بعضی از این‌ها ممکن است جنبه‌ی شرم و حیای زنانه در آن باشد، مثل بحث محیض، برخی‌های آن ممکن است تکلیف مردان باشد، مثل بحث‌های طلاق و ظلمی که مردان به زنان می‌کردند، خوب می‌طلبد که خطاب به آن‌ها باشد، و توجیهات دیگری هم شده، به هر حال آن چیزی که بیشتر در دسترس بوده می‌شده به آن خطاب بکنند مردان بودند. اعتراف می‌کنیم که به همین اندازه‌ای که بحث کردیم بحث، بحث کافی نیست در مورد خطابات، اما یک واقعیتی است که خطابات، خطابات مذکر محور، و بنابراین این روایات خطابات آن مشکلی ندارد.

اما برویم سراغ نقدهای دیگر:

اولین نقدی که شده این که این روایات مخالف آیات قرآنی است و مخالف روح قرآنی:

اولاً مخالف کلیت قرآن است، از جمله سوره‌ی یوسف، همه‌ی سوره‌ها برای هدایت نوع بشر است و اختصاصی به مذکر یا مونث ندارد، و همه مخاطب هستند که به قرآن اهمیت بدهند و به قرآن توجه بکنند، به تک تک آیه‌ها و سوره‌های قرآن، و آیاتی که درباره‌ی تعلیم قرآن هست، درباره‌ی شفا بودن قرآن و توصیفات قرآن، هم درباره‌ی مردان هست و هم درباره‌ی زنان، این یک نکته.

نکته‌ی دیگر دیدگاه قرآن درباره‌ی علم آموزی که خواندیم آیات آن {هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَغْلُمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَغْلُمُونَ} و تشویق عالمان که گفتیم گرچه این‌ها مذکر هستند اما مذکرهایی هستند که عام هستند، شامل زنان هم می‌شوند.

نکته‌ی دیگر این که در خود قرآن استثنای ذکر نشده.

و نکته درباره‌ی قرآن این است که این سوره یوسف را که ما نگاه می‌کنیم می‌بینیم واقعا آیات آن پر از حکمت است، خود قرآن این را احسن القصص نامیده، و معنا ندارد یک -به اصطلاح- داستان قصه‌ای گفته بشود با این آیات پرشمار و خداوند بخواهد که نیمی از جامعه از آن محروم

باشند، و خوب عقلایی هم نیست که این در قرآن باشد، خوب در معرض زنان هم باشد، ولی اراده‌ی خداوند به این قرار گرفته باشد که زنان این را نخوانند، و با این سر و کار نداشته باشند، و از مواظب آن محروم باشند، ما یک مروری داشتیم بر سوره‌ی یوسف دیدیم که چقدر نکات مهم و اخلاقی و دینی در آن هست که چقدر حیف می‌شود که اگر زنان از این نکات محروم باشند، حالا شما کل داستان را بخوانید عاشقانه تصور بکنید در حالی که آن قسمت مربوط به زلیخا آیات اندکی هست، بخصوص این قسمت {هَيْتَ لَكَ} فقط همین جمله هست، به خاطر همین جمله شما کل زنان را محروم بکنید، از ابتدا مثلا خواب دیدن یوسف، بعد ادامه .. ادامه ..، همین طور بیاید تا برسید به آخر فقط این قسمت از تدابیر یوسف برای قحطی و مطالب دیگر، و این خیلی - به اصطلاح- کوتاه‌فکری می‌خواهد که به خاطر این دو کلمه - {هَيْتَ لَكَ} - ما کل سوره را از دسترس خارج بکنیم.

همین جا ما یک نکته‌ای را اشاره بکنیم: در قسمتی که روایت می‌گوید که سوره‌ی نور را به زنان یاد بدهید تعلیل می‌آورد «فَإِنَّ فِيهَا الْمَوَاعِظَ»، خوب همین تعلیل درباره‌ی سوره‌ی یوسف هم هست، در سوره‌ی یوسف هم مواظب و وعظ‌های فراوانی هست که بسیار بسیار قابل بهره‌مندی هست، و اصلا امکان ندارد خداوند سوره‌ای را با این پرتعدادی آیات نازل بکند و پرفایده‌ی و قشر مهمی خارج بشوند از خطاب بودن، اگر ما بتوانیم تناقض را ثابت بکنیم، تناقض با قرآن این جا می‌توانیم به جعل نزدیک بشویم، چرا؟ چون ما معتقدیم که حضرات معصومین (علیهم السلام) و در راس آن‌ها پیامبر (صلوات الله علیه و آله) هیچ وقت مخالف قرآن صحبت نمی‌کنند، حالا چه مخالف روح قرآن که روح قرآن بحث علم آموزی، بحث تمدن، بحث آموزش، بحث هدایت و چه با نص یک آیه‌ی قرآنی مثل {هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ}، و اگر هم شما به دیدگاه قرآن درباره‌ی جنسیت توجه بفرمایید می‌بینید که قرآن فارغ از جنسیت بشر را به هدایت دعوت می‌کند، خوب اگر این ثابت بشود آن وقت -حالا غیر از بحث عقلایی بودن و بحث عقل- این مشمول روایاتی قرار می‌گیرد که حضرات معصومین (صلوات الله علیهم) فرمودند که چیزی که مخالف با قرآن زخرف است، باطل است، و می‌فرمایند: «لَمْ نَقُلْهُ» ما نگفتیم، ما نگفتیم یعنی چیست؟ یعنی به ما بسته‌اند، خود پیامبر (صلی الله علیه و آله) می‌فرماید که کذابیه من زیاد شده، و بدین ترتیب ما می‌توانیم به جعل برسیم که کم کم جعل تقویت بشود، حالا ممکن است

یک کسی این‌ها برای او مفید جعل نباشد، ولی شخصا برای ما به خصوص با این بررسی‌هایی که کردیم می‌تواند این جعل این گونه روایات را ثابت بکند، این یک نکته.

نکته‌ی دیگر تناقض درونی است که در خود این روایات وجود دارد، مثل این که ما عرض کردیم که درباره‌ی سوره‌ی نور گفتند «فَإِنَّ فِيهَا الْمَوَاعِظَ»، خوب سوره‌ی نور تشویق شدند به یادگیری، چرا؟ چون در آن مواعظ هست، اگر ما بخواهیم نتیجه‌گیری کنیم یعنی سوره یوسف لیس فیها المواعظ، در حالی که هیچ کس قایل به چنین چیزی نیست، و همان دلیلی که درباره‌ی تعلیم سوره‌ی نور هست، درباره‌ی تعلیم سوره‌ی یوسف هم هست، این در برخی از روایات ما آمده، یا در روایات اهل سنت این حدیث را به عایشه چسبانده‌اند -نسبت دادند- در حالی که ما می‌بینیم که خود عایشه در میان اهل سنت سرآمد علم آموزان، سرآمد کسانی که عالم است حتی در علم طب هم مطالبی به او نسبت دادند، و اهل سنت از او استفاده می‌کنند، خوب اگر این‌ها این روایت را بخواهند بپذیرند سؤال می‌شود که چگونه عایشه روایتی را نقل کرده که بر خلاف رفتار خودش.

اما بحث دیگر تناقض با سنت است، سنت به معنای اعم، حالا چه بحث سیره‌ی عملی، چه بحث سنت قولی، خوب ما در سیره‌ی خود پیامبر (صلی الله علیه و آله) می‌بینیم که به آموزش زنان اهمیت می‌دهد، وقتی که در خانه‌ی ارقم -ارقم بن ابی ارقم- به تلاوت آیات و آموزش مسلمانان می‌پردازد گفته شده که در آن خانه مثلا چهل نفر بودند که زن و مرد با هم بودند، موارد فراوانی را ما در دوره‌ی مکی عرض کردیم، مثل بحث زنان مهاجر به حبشه یا خواهر عمر فاطمه یا موارد دیگر که زنان، زنان عالمه‌ای بودند و مورد تعلیم پیامبر (صلی الله علیه و آله)، در مدینه هم زنان می‌آیند به پیامبر (صلی الله علیه و آله) می‌گویند که -به اصطلاح- این مردان جلو هستند نمی‌گذارند ما به شما دسترسی داشته باشیم اگر بشود یک روز را به ما اختصاص بدهید، و پیامبر (صلی الله علیه و آله) یک روز را به آن‌ها اختصاص می‌دهد، در برخی از موارد داریم که پیامبر (صلی الله علیه و آله) تاکید می‌کند که آیا زنان یاد گرفتند این مطلب را یا نه، از جمله احکامی که در روز عید فطر می‌گوید و تاکید می‌کند، باز می‌بینیم که پیامبر (صلی الله علیه و آله) به برخی از زنان احکام اختصاصی آن‌ها را یاد می‌دهد، مثل بحث غسل حیض به اسماء دختر یزید، یا به یک خانمی غسل میت را یاد می‌دهد که حالا دخترشان جناب زینب که از دنیا رفته آن خانم بیاید او را غسل بدهد، یا می‌بینیم که پیامبر (صلی الله علیه و آله) از خانمی به نام شفاء دختر عبدالله

عدویه می‌خواهد که به خانمش - به همسرش - حفصه تعلیم کتابت بدهد، این‌جا نوع خاص کتابت هست، و درباره‌ی خانم‌های دیگر مثل ام‌سلمه همچنین چیزهایی وارد شده، برخی از زنان را ما می‌بینیم که در زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله) زنان عالمه‌ای هستند از جمله خانم خنساء که در جاهلیت بوده، در زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله) هم بوده، یک شخصیت مسلط به اشعار و همچنین برخی از علوم دیگر بوده که به برخی از اشعار حسان بن ثابت گفته شده که مثلاً هشت اشکال گرفته، سرکار خانم دکتر امیری و همچنین جناب آقای دکتر محمد حسین کاظمی که در گروه ما هستند هر دو یک مقاله‌ی مشترکی درباره‌ی این خنساء نوشتند<sup>۱</sup>، یا خوب وقتی می‌بینیم که زنان در جنگ‌ها شرکت می‌کنند، به طبابت می‌پردازند، یا خانمی مثل رفیده یک چادری دارد - خیمه‌ای دارد - که در آن به مداوای مجروحین می‌پردازد، خوب طبیعتاً این‌ها بر مقدمات علم طب، بر علم پرستاری آگاه هستند، چگونه پانسمان کنند، و خوب به هر حال ما می‌بینیم که علم و کتابت زنان در زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله) رشد و نشاط و سرزندگی داشته، این یک واقعیت تاریخی هست.

حالا دوستان فرمودند که مطالب جناب آقای اکبرنژاد هم بررسی بشود، و صوت را در گروه گذاشتند، ما الآن این‌جا قصد بررسی نداریم؛ چون یک بحث روشی هست، بعداً ان شاء الله خواهیم داشت که بحث‌های تاریخی از بحث‌های فقهی جدا است، ما الآن داریم بحث تاریخی عرض می‌کنیم، حالا کاری به این که واجب است، واجب نیست و این‌ها نداریم، می‌بینیم در تاریخ این گونه بوده است، در تاریخ پیامبر (صلی الله علیه و آله) اهمیت می‌داده، در تاریخ پیامبر (صلی الله علیه و آله) تشویق می‌کرده، و واقعیت تاریخی این که زنان در علم آموزی نشاطی داشتند.

حالا یک گزارشی هم از جناب عایشه هست که غبطه می‌خورد به زنان انصار که این‌ها خجالت نمی‌کشیدند، مستقیماً از پیامبر (صلی الله علیه و آله) می‌پرسیدند، و پیامبر (صلی الله علیه و آله) پاسخ آن‌ها را می‌داد، حتی اشاره‌ای کردیم به سوره‌ی مجادله ﴿قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي﴾

---

۱ عنوان مقاله: «ویژگی‌های اجتماعی و اعتقادی نزد اعراب معاصر با ظهور اسلام در اشعار خنساء». آدرس مقاله در سایت پرتال جامع علوم انسانی:

<http://ensani.ir/fa/article/501681/> -در- ظهور-اسلام-در-اشعار-خنساء-  
اشعار-خنساء

تُجَادِلُكَ} یک زنی آمده و با پیامبر (صلی الله علیه و آله) مجادله می‌کند {فِي زَوْجِهَا}، و در سیره‌ی ائمه‌ی اطهار و حضرات معصومین (علیهم السلام) می‌بینیم که این بحث تعلیم به صورت گسترده‌ای وجود دارد، در سیره‌ی حضرت فاطمه‌ی زهرا (سلام الله علیها) تعلیمی که به زنان دادند، روایاتی که از ایشان نقل شده و تعلیمی که به فرزندان خودشان دادند، همسران معصومان (علیهم السلام)، دختران معصومان (علیهم السلام)، محدثات شیعه و همین طور تاکید‌ی که بر علم آموزی زنان هست در سیره‌ی معصومان (علیهم السلام) که کارهای مختلفی شده، حالا ما باز دوباره این دو مقاله‌ی ما درباره آموزش زنان در صدر اسلام را به گروه می‌فرستیم، این یک نکته.

در بحث سندی -حالا یادم رفت- مرحوم علامه مجلسی در «مرآة العقول» جلد ۲۰ صفحه‌ی ۳۳۲ هم به نقد سندی پرداخته‌اند، این هم یک نقد است.

اما نقد دیگر این که این گونه روایات دلالت صریح دارد بر تمدن‌زدایی اسلام یا بر ضدتمدن بودن اسلام که برخی از مستشرقان هم الآن به آن توجه می‌کنند و می‌خواهند سو استفاده بکنند، و ما باید توجه بکنیم که در عرصه‌های مختلف تمدن به ویژه در آموزش، به ویژه در آموزش زنان، و محروم نماندن زنان از آموزش، اسلام توجه دارد، و ما نمی‌توانیم با این گونه روایاتی که این گونه وضعیت دارند به بحث ضدتمدن بودن و تمدن‌سوزی اسلام بدمیم و آن را تایید کنیم، و این بحث بسیار مهمی است که ما به صورت دقیق، عمیق و علمی وارد نقد برخی از روایات نشویم و این گونه بهانه به دست بدهیم.

نکته‌ی دیگر این که این روایات مخالف مجموع نظام روایات هست، و همچنین آیات درباره‌ی علم آموزی که آیات را قبلاً اشاره کردم، روایات کلی که ما داریم عام است، «طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ وَ مُسْلِمَةٍ»، یا بحث «إِطْلُبُوا الْعِلْمَ مِنَ الْمَهْدِ إِلَى اللَّحْدِ»، یا بحث علم آموزی حتی اگر منجر به رفتن به چین بشود، و کل فضای دینی ما -حالا چه قرآن، چه پیامبر (صلی الله علیه و آله)، چه حضرات معصومین (علیهم السلام)، چه حضرت فاطمه‌ی زهرا (سلام الله علیها) که خود سیره‌ی ایشان به صورت خاص و ویژه در این زمینه قابل بررسی هست، به ویژه در رابطه با مطالب علمی که به ایشان نسبت داده شده، مثل مصحف فاطمه (سلام الله علیها) یا بحث

صحيفة الزهراء و مسند الزهراء- این‌ها نشان می‌دهد که اسلام در مقوله‌ی علم آموزی و عالم شدن زنان توجه ویژه‌ای دارد، خوب این قابل بسط هست که ما به همین مقدار اکتفا می‌کنیم.

نکته‌ی دیگر یک بحثی هست با عنوان ذهنیت راوی، ما از برخی از روایات که مسلماً به حضرات معصومین (علیهم السلام) منتسب نیست می‌توانیم ذهنیت راوی جاعل را کشف کنیم که چقدر ذهنیت بسته‌ای داشته و چه خیانت بزرگی کرده که این ذهنیت خودش را دارد منسوب می‌کند به حضرت معصوم (علیه السلام)، ببینید درباره‌ی زن ذهنیت راویان این گونه روایات این که تنها کاری که زن باید بکند این که در منزلش نخریسی بکند فقط، حالا یا خودش فقط نخریسی را می‌دانسته یا فایده‌ی زن را منحصر کرده در این نخریسی، خوب این همه در همه‌ی زمان‌ها نیاز هست به این که زنان در آن متخصص بشوند، از جمله این که مثلاً زنان در علم فقه به خصوص مسایل مربوط به خودشان مسلط باشند، به ویژه مسایلی که مردان درک نمی‌کنند، ما عالمه‌ی فقیهه لازم داریم، در علم طب ما نیاز به زنان داریم، حالا به خصوص بحث‌هایی مثل مثلاً قابلیت و مطالب دیگر، حالا این‌ها مطالبی که در همه‌ی زمان‌ها هست، یا علوم دیگری که فایده‌ی آن در همه‌ی زمان‌ها برای زنان مسلم است، مثل این که زنان هم نیاز به علم کلام دارند باید عقایدشان درست باشد، و زنان هم باید لا اقل معلم زنان باشند، اصلاً شما که چنین فکری دارید خوب طبیعتاً برای این که زنان محتاج مردان نباشند باید تشویق بکنید که در این گونه امور زنان مسلط بشوند، علم‌آموزی داشته باشند، و فقط منحصر به مغزل و سوره‌ی نور نشود، این همه علوم هست که زنان لا اقل برای تعلیم به زنان نیاز به تخصص و علم آموزی در او دارند، راوی بسط ذهن فقط فکر می‌کند کارآمدی زن این است که فقط مغزل داشته باشد، در پشت صحنه‌ی برخی از این تفکرات این است که زن موجود درجه دومی است که برای لذت مرد آفریده شده، در جریان هستتید که در برخی از کتاب‌های بزرگان ما آمده که مثلاً زن خلقتش خلقت عالی است، "عالی" یعنی وسیله است برای لذت بردن من و به خاطر این که مرد وحشت نکند او را به این شکل زیبا خداوند آفریده که هم به او توجه کند، هم از او وحشت نکند، اگر نه خاستگاه او خواستگاه حیوانی است، خوب در قرون متاخر، البته خوشبختانه این‌ها را دیگر به معصوم نسبت ندادند و برداشت خودشان است، ما این موارد را می‌بینیم، این ذهن بسته‌ای حالا گرچه فیلسوف است، متفکر است، فلان است و این‌ها، ولی نسبت به زن این ذهن‌های بسته وجود دارد و داشته.

و نکته‌ی دیگر که باز به ذهن بسته‌ی راوی برمی‌گردد این بحث کتابت است، فکر می‌کرده که کتابت فقط فایده‌ی آن در رد و بدل کردن نامه‌های عاشقانه است، البته نگفته فقط نهی از کتابت است، ولی خوب حالا استنباطی که می‌شود، و اگر نه ما دو راه داریم یا این که کتابت را عام بگیریم بگوییم نشانه‌ی علم آموزی یا این که بگوییم خاص است فقط به معنای نوشتن، خوب به هر حال باز تصور او این که زن این قدر ضعیف است که اگر به او کتابت بیاموزیم مستقیماً می‌رود سراغ فواید محرمه‌ی آن، در کتاب مکاسب شیخ انصاری هست که اگر چیزی هم منافع محله داشته باشد، حلال داشته باشد، هم منافع محرمه، و منافع حلالش غالب باشد این کسبش اشکال ندارد، حالا تصور این بنده خدای راوی که می‌گوییم مضمون‌ها نزدیک به هم هست این است که کتابت جنبه‌ی فساد زایی آن غلبه دارد بر جنبه‌ی صلاح زایی آن است، خوب آدم تعجب می‌کند که مثلاً چه آدم‌هایی در چه زمان‌هایی وجود داشته، به قول امروزی‌ها ما با چه کسانی شدیم ۸۵ میلیون جمعیت ایران، چه جوری فکر می‌کردند، و چجوری این‌ها را جرات می‌کردند به حضرت معصوم (علیه السلام) نسبت بدهند.

باز هم نقدهایی به این گونه روایات -نقدهای محتوایی- وجود دارد، از جمله‌ی آن نقدها عینیت اجتماعی است، ببینید باز ما یک نکته‌ی روشی خدمتتان عرض بکنیم یک وقت ما یک گزاره داریم مثل همین گزاره‌ها که می‌گوید این کار بشود، آن کار نشود، یک وقت ما یک عینیت واقعی خارجی داریم، شاید ما *إن شاء الله* در مغالطات تاریخی این را باز بکنیم، مثل این که ما اگر به عینیت تاریخ مراجعه بکنیم می‌بینیم که زنان علمی آموختند، زنان در عرصه‌ی تمدن حضور داشتند، زنان در عرصه‌ی اجتماع حضور داشتند، حالا یک روایت آمده می‌گوید زنان کتابت نیاموزند، زنان مثلاً علم نیاموزند، زنان کل قرآن را می‌آموختند، ما چقدر حافظات داریم، یعنی زنانی که کل قرآن را وارد بودند که در این کل قرآن سوره‌ی یوسف هم وجود داشت، و چقدر زنان ما سراغ داریم که می‌نوشتند، حدیث می‌نوشتند، کتاب داشتند، جزوه داشتند، و هیچ یک از علما او را نهی نمی‌کرده، و به چه برسد حضرات معصومین (علیه م السلام) که ما نهی نداریم که خطاب به یک زنی بگویید ای که تو حافظ کل قرآن هستی یادت باشد سوره یوسف را زیاد به آن توجه نکن یا نویس یا حدیث نویس، ای تو کتابت بلدی! نباید کتابت بلد باشی، این‌ها عینیت جامعه است، یا مثلاً حضور اجتماعی آن‌ها است، باز تاکید می‌کنیم بر حضور اجتماعی حضرت فاطمه‌ی زهرا



(سلام الله علیها) و همچنین حضرت زینب (سلام الله علیها)، باز ما در جای دیگری بحث کردیم گفتیم ببینید مثلاً این روایاتی که می‌گوید سعادت زن این است که مردی او را نبیند و او مردی را نبیند، این گزاره است، و شأن آن این است که یک نقل قولی است، اما ما یک واقعیت خارجی داریم، واقعیت بیرونی داریم که زنان از جمله حضرات حضرت فاطمه‌ی زهرا (سلام الله علیها) و خانم‌های دیگر خاندان اهل بیت (علیهم السلام) حضور اجتماعی دارند، این گزاره آمده با این عینیت و با این عینیت صریح و واقعیت صریح مخالفت کرده، این‌جا گزاره -به اصطلاح- مغلوب می‌شود، ناکوت می‌شود، گزاره باید از اعتبار خارج بشود، اگر گزاره‌ای در عینیت خارجی شواهد نقض و شواهد مخالفت فراوان داشته باشد، بهترین مثالش همین است یا مثالی که عرض کردیم همو مردی او را نبیند و او مردی را نبیند که اسناد این‌ها معمولاً ضعیف است، و ما می‌بینیم که افراد با انگیزه‌های مختلفی و برخی هم به انگیزه‌ی خیرخواهی این‌ها را به حضرات معصومین (علیهم السلام) می‌چسبانند، و خودآگاه یا ناخودآگاه خیانت بزرگی را مرتکب می‌شوند.

## نتیجه

نتیجه این که با این نقدهای سندی و متنی در مجموع شخصاً قاطعانه به این نتیجه می‌رسیم که این احادیث مجعول است و به حضرات معصومین (علیهم السلام) نسبت داده شده، و این جعل، جعل خطرناکی است، ممکن هم هست خیرخواهانه جعل شده باشد به قصد امر به معروف و نهی از منکر با ذهن بسته‌ی راوی، فکر کنند که خدمتی به اسلام و تشیع و جامعه و فسادزدایی جامعه می‌کنند، در حالی که مرتکب خطای بزرگتری شدند و آن این که مجموعه‌ی اسلام و تشیع و ائمه (علیهم السلام) را مخالف تمدن نشان دادند، مخالف زنان نشان دادند، دید خاصی از آن‌ها درباره‌ی زنان استخراج کردند، و بدتر از این، این است که ما می‌بینیم این روایات در طول این هزار و خورده‌ای سال موثر بوده، و شاید در آسیب‌شناسی تمدن اسلامی بگوییم یکی از دسته روایاتی که زنان را از حضور فعال در عرصه‌ی تمدن محروم کرده این گونه روایات هست، و جای بحث بیشتری هم وجود دارد، اما ما به همین مقدار اکتفا می‌کنیم، و برای همه‌ی شما از درگاه خداوند متعال درخواست توفیق روزافزون داریم.

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته.